

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالى فرجه الشریف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در این بود که اگر فضولی لنفسه معامله کند لا للمالک الاصل، آیا در این جا این معامله قابل تصحیح هست به اجازه‌ی لاحق و انفاذ اصیل أم لا؟ گفتیم مواقف اربعه‌ای دارند فقهاء. موقف اول این بود که لا یُمكن.

که عده‌ای از بزرگان قائل به این مسلک هستند. حجت این قول اموری است که بعضی از آن‌ها را دیروز عرض کردیم. حجت ثانی که گفتیم مهم‌ترین حجت هست برای این قول این است که در این موارد ما حقیقت معامله‌ای نداریم. یک عقد واقعی، یک انشاء واقعی، یک بیع واقعی را نداریم. وقتی نیست چه صحت تأهلیه‌ای دارد؟ و بعد چه جور می‌شود چیزی که نیست با اجازه تصحیح بشود؟ این بیع در این صورت همانند بیع هازل است. که همین جوری بدون قصد، توی بازی، توی فیلم بازی کردن و این‌ها، همین جوری مثلاً می‌گوید. یا در مواردی که شخص بدون اراده‌ی معنا می‌خواهد تصحیح حلق کند به قول ... یاد بگیرد که اگر یک وقتی خواست معامله کند بعثت را عینش را درست بگوید این را تکرار می‌کند. مثل آن‌ها ماند. چرا این چنینی هست؟ می‌فرمایند بخاطر این که همه‌ی عقلاء عالم، حتی غیر متشرعه خب می‌دانند که مال دیگری، ملک دیگری را انسان نمی‌تواند بفروشد. وقتی این علم را دارد که انسان نمی‌تواند ملک دیگری را بفروشد چگونه مبادی قصد جد برای فروختن و انشاء و عقد در نفس او ایجاد می‌شود؟ این علم مانع می‌شود از این که این مبادی در نفس او تحقق پیدا کند این اراده، این تصمیم در نفس او ... بله بحسب صورت ظاهر می‌بیند مشتری اگر نگوید فروختم، بیا این را بخر، خب نمی‌خرد. خب می‌گوید فروختم. ولی می‌داند که با این فروختن، فروشی محقق نمی‌شود. و قصد جد نمی‌کند. چون دیگر شدنی نیست. به قول بعضی بزرگان در بعضی موارد، مثل هل دادن، کسی یک دیوار محکمی را بگوید من می‌خواهم هل بدهم، اصلاً کسی می‌گوید می‌خواهم هل بدهم این دیوار را؟ دیواری که تکان نمی‌خورد چه جور می‌گویی هلش می‌دهم؟ چه طور قصد می‌کنی اصلاً؟ بله می‌توانی فیلم بازی کنی، ظاهر سازی بکنی. این اصل اشکال.

خب این اشکال خیلی اشکال مهمی است که پس بنابراین عقدی وجود ندارد بیعی وجود ندارد حقیقتی نیست در این جا تا بعد بخواهد با اجازه این درست بشود.

خب قهراً همین طور که توجه می فرمایید این اشکال اگر وارد باشد در کجاست؟ در غاصب است. در آن که می داند. اما فضولی که گفتیم برای خودش می فروشد اما خیال می کند مال خودش هست. آن جا نه قصد جدّ از او تمشی می شود. فلذاست در موقعی که می گفتیم اقوال را، عرض می کردیم آن تفصیل را، گفتیم بعضی از ادله اقتضای تفصیل دارد. و آن هم این است و لو حالا قائل آن را پیدا نکنیم. حالا تنبّع بیش تر می خواهد تنبّع در اقوال، متأسفانه فرصت این کار را نداریم ولی مقتضای این دلیل این است که فقیهی که مستندش این است باید تفصیل بدهد. بگوید در مورد غاصب و امثال آن ها با اجازه ی لاحقه تصحیح نمی شود اما در مورد کسی که تخلّی آنّه مالک و اشتبه علیه الامر، خب آن جا چرا انقذاح داعی و انقذاح این می شود برای این.

برای تخلّص از این مشکله جواب هایی وجود دارد؛ جواب اول جواب مرحوم شیخ اعظم است قدس سره که خب این فرمایش ایشان باعث شده که جواب های دیگری هم از آن پیدا بشود ولو خود شیخ فرموده. ولی این فکر موجب شده که شبیه و نظیر آن هم گفته بشود.

شیخ این جور جواب داده. فرمودند که این جا شبیه آن مسئله ی اصولی است که می گوئیم حقیقت ادعایی یا مثل مجاز سکاکی. در مجاز سکاکی ادعا می کند که مثلاً این زید شیر است بعد کلمه ی اسد را در او استعمال می کند. نه این که کلمه ی اسد را مستقیماً در معنای موضوع له آن استعمال نمی کند و می آید در زید استعمال می کند. این نیست. این که هنری نیست زیبایی ای ندارد. خب مثل مشترک لفظی می شود. آن که زیبایی دارد این است که شیر به همان معنای خودش، ولی ادعا کنیم که این هم همان است و شیر را و اسد را در همان معنای حقیقی خودش استعمال کنیم و منطبق کنیم بر این، تطبیق کنیم بر این، به ادعای این که این هم همان است. این است که جاذبه دارد ذوق و سلیقه آن را می پسندد. خب پس ما یک حقایق ادعایی داریم. در این جا شیخ می فرماید که غاصب ابتداءً در ذهن خودش، خودش را مالک این شیء می پندارد. می گوید من مالک این هستم. یا این شیء مال من است. بعد از این که این ادعا را کرد حالا تمشی می کند من مالک هستم دیگر، حالا يتمشی منه و ینقدح فی ذهنه که بالحقیقه بفروشد.

پس این جور نیست که ما این جا بیع واقعی نداشته باشیم. انشاء واقعی نداشته باشیم. طوطی وار باشد. هازل باشد نه. بر اساس یک مبنای غلط... آن بله، آن ادعاست که من مالک هستم این مال من هست. ولی بعد البناء بر این حالا دیگر به جد می گوید که فروختم. بنابراین داریم به این شکل تصویر می فرمایند که بنابراین داریم.

خب این فرمایش شیخ اعظم قدس سره که آمد از این باب خواست درست کند یک فکر دیگری هم در این جا زنده شده و آن این است که این جا می گوید من مالک هستم. خب یک راه دیگر آن هم این است که بگوید من آن هستم. این کتاب مال زید است یک وقت می گوید زید چکاره است؟ من مالک هستم. زید را حذف می کند. اما یک وقت می گوید که من زید هستم. خب وقتی که من زید شدم پس مالک هم هستم دیگر. هر چیزی که

مال زید بوده ... الان من شدم زید؛ پس من مالک هستم. آن را که شیخ فرموده آن بود که می‌گوید من مالک هستم. یک راه دیگر این است که بیاید بگوید که من زید هستم. بعد از این که من زید شدم یسنتنج منه از این که من مالک هستم. حالا بعد از این که من مالک شدم خب می‌فروشم. دیگر بالجد می‌آیم می‌فروشم.

س: خودش یا دیگران؟

ج: آن اولی پیش کی بود؟

س: نه خودش بناست که قصد بکند.

ج: خودش می‌کند. آن اولی کی بود؟ چطور این سؤال را آن جا نکردید؟

س: نه آن جا ادعا را می‌تواند بکند.

ج: خب این جا هم ادعا می‌کند. مگر ادعا ...

س: بله برای طرف مقابل ممکن است که بخواهد فریب بدهد بگوید که من زید هستم. ولی برای خودش

چنین؟؟؟

ج: نه ما اصلاً به طرف مقابل کاری نداریم.

س: می‌دانم برای خودش؟؟؟

ج: بله می‌خواهیم بگوییم خودش چه جوری تمشی یک عقد واقعی، یک بیع واقعی می‌شود؟ و نمی‌گوید که دارم همین جور هزل می‌گویم.

س: چنین ادعایی عرفی نیست. فرض ما این است اولی بله که شیخ فرمود ولی عرفی؟؟؟

ج: چرا؟

س: یکی بیاید ادعای مالکیت بکند مثلاً بگوید آقا دزدی هم یکی از؟؟؟ مالکیت است نزد خودش. بگوید برای

مهم نیست شرعیت. این جا دارد ولی این که بگوید من زید هستم؟؟؟

ج: فرض این بود که دزدی را موجب مالکیت نمی‌داند.

س: نه می‌گوید آقا مهم نیست این‌ها. یعنی در واقع برای خودش.

ج: ببینید اصلاً اصل اشکال برای این بود که می‌داند که این مال او نیست. حالا ببینیم چه جوری بگوییم پس

حالا که مال او نیست پس چطور بالجد و بالحقیقه می‌آید و می‌فروشد. عقد ایجاد می‌کند؟ و هزلی نیست

صورت‌سازی نیست. و واقعاً دارد تا یک بیع واقعی باشد تا با اجازه بخواهد درست بشود. خب حالا یک راه

آن، آن هست. حالا شما بگویید آن اظهر الصور است. اظهر الطرق است. ولی راه دوم این است که بیاید بگوید

که من آن هستم. این هم یک راه.

س: زید؟؟؟

ج: بله پس چی؟ من زید هستم زید مالک این‌ها است. وقتی که من زید شدم پس مالک همه‌ی آن چیزها می‌شوم. حالا این‌جا هم شما دست‌تان باز است ولی... من زید شدم حالا من زید شدم زید هم فرش دارد هم ماشین دارد هم همسر دارد هم پدر و فرزند دارد. حالا که من او شدم، پس هم شوهر او هستم و هم نمی‌دانم مالک او هستم؟ نه لابد من آن هستم در این حیث او. که مالک این است.

س: حاج مجاز سکاکی توسعه‌ی در معنا مگر نیست؟

ج: نه.

س: توسعه‌ی در آن معنایی؟؟؟

ج: نه معنا همان است. ادعا این است که این همان است.

س: یعنی این مصداق همان است.

ج: این مصداق همان است.

س: همان معنای کلی هست دیگر؟

ج: بله ولی آن را دیگر توسعه نمی‌دهیم. نمی‌آید معنا را توسعه بدهد بگوید معنای آن یک چیزی هست که من را هم شامل می‌شود نه. معنای آن یک چیز است اما ادعا در این طرف می‌کند که من همان هستم. مصداق همان هستم.

س: پس زید یک مصداق بیش‌تر ندارد. توسعه‌ی در زید که معنا ندارد.

ج: ندارد. ولی می‌شود گفت که من آن هستم. مثل این‌هایی که لباس پلیس می‌پوشند می‌روند سراغ مردم و می‌گویند من افسر هستم. حتی گاهی ممکن است که بگویند افسری که نام خاصی دارد و می‌شناسند او را، گریم می‌کند و می‌گویند که من آن هستم. حالا این‌جا هم ادعا می‌کند.

این یک راه‌هایی است که خب شیخ اعظم قدس سره به این بیان اتکاء فرموده و فرموده این می‌شود.

س: عروض ذات بر ذات که محال است. بگویند من زید هستم اگر من جهة الملكية است می‌شود همان شق اول. عروض معنا بر ذات یعنی معنای مالکیت و وصف مالکیت را تخیل می‌کنیم برای ذات خودش. اما اگر نه زید را مُنْهَاض از مالکیت کردیم و ذاتش را گفتیم نمی‌توانیم بگوییم ذات عمرو ذات زید است؟ عروض ذات بر ذات که محال است. تخیل نمی‌شود.

ج: مگر می‌خواهید عروض کنید؟

س: بله دیگر، شما می‌گویید من زید هستم.

ج: خب من آن هستم.؟؟؟

س: عروض هست دیگر.

ج: نه عروض نیست.

س: عروض یعنی همین دیگر.

ج: باباً اصلاً

س: ??? اگر می گوید که من زید مالک هستم می شود شق اول. یعنی ???

ج: می گویم که بهترین شعرها اکذب الشعر است. دروغ ترین آن ها هست. خب این جا هم توی این باب ادعا هرچه دروغ آن بیش تر باشد ...

س: محال است.

ج: چه محالی هست؟

س: آقا نمی تواند بگوید عمرو ???

ج: بابا این که ادعاست واقعیت نیست که شما بگویید محال است. ادعا دارد می کند که من آن هستم. خب این دو وجه که عرض کردیم وجه اول آن خود کلام شیخ بود که خواندیم کلام شیخ را ظاهراً. «إِنَّ قَصْدَ الْمَعَاوِضَةِ الْحَقِيقِيَّةِ مَبْنِيٌّ عَلَى جَعْلِ الْغَاصِبِ نَفْسَهُ مَالِكاً حَقِيقِيّاً وَ إِن كَانَ هَذَا الْجَمْعُ لَا حَقِيقَةَ لَهُ» ادعا کرده می گوید من مالک این متاع هستم. این حقیقت ندارد. «لَكِنَّ الْمَعَاوِضَةَ الْمَبْنِيَّةَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ غَيْرُ الْحَقِيقِي حَقِيقَةٌ» یک پایه ی ادعایی غیر حقیقی بعد از این که این را فرض کرد دیگر حالا علی هذا الفرض می آید به نحو جد می گوید فروختم این را، من مالک هستم فروختم این را. و اراده ی جدیه از آن تمشی می شود و واقعاً انشاء می کند بیع را یا سایر معاملات را. «نظير المجاز الادعائي في الاصول» که خب این جا پس این قسمت را فرمود. حضرت امام قدس سره فرمودند «و هو يحتمل وجهين أحدهما أن يدعى الغاصب ملكية العين لنفسه و يصير مالكا ادعائياً» این همان است که شیخ فرمود. این یک وجه است.

ولی وجه دوم «أنه ادعى كونه مالكا أى مغصوباً منه» خودم اصلاً همان مغصوب منه هستم. من خودم همان هستم. ادعا می کند که من همان هستم. خب پس اگر مغصوباً منه را نیاورده بودند خب کسی ممکن بود که یک چیزی دیگری معنا بکند نه من همان مغصوب منه هستم. من آن هستم.

س: ادعا نیست است؟

ج: چرا این هم ادعا هست. ولی نه مثل شیخ. عرض کردم شیخ یک راهی را باز کردند که ادعا می کند که من مالک هستم. خب امام می فرمایند حالا که شما این جوری درست می کنید ما هم یک وجه دیگر به آن اضافه می کنیم به همین شکل. می گوییم من آن هستم.

س: فرقش چی هست؟

ج: در این که هر دوی آن‌ها دروغ است هیچ فرقی نمی‌کند واقعیت ندارد. ولی بحسب اعتبار فرق دارد. در آن اولی حصر می‌کند مال را. می‌گوید آن زید است درست است مالک واقعی زید است. ولی من ادعا می‌کنم که این مال، مال من هست و مغضوب من آن هست. من از او غصب کردم ولی بعد الغصب می‌گویم که آن مال من هست. در این دومی آن را حذف نمی‌کند می‌گوید مالک همان است ولی من همان هستم.
س: خودش را حذف می‌کند.

ج: خودش را حذف نمی‌کند. خودش را او می‌پندارد. می‌گوید من آن هستم. این البته این برای کسی که مخدرات بخورد و فلان بخورد خیلی راحت است.

اشکالی که حضرت امام قدس سره این‌جا می‌فرمایند، می‌فرمایند که این‌ها کار را درست نمی‌کند. کسی که واقعاً این‌ها را می‌داند که با ادعا انجام داده و این‌ها کشک هست بی‌خود هست. چه‌طور می‌شود انقذاح داعی برای یک بیع حقیقی از او سر بزند؟ شما می‌گویید درست است بعد از این امر ادعایی نادرست دیگر ولی بعد از این دیگر این که می‌گوید فروختم، خریدم، این دیگر واقعی است. و اراده‌ی واقعیه دارد انشاء واقعی دارد می‌کند. این معقول نیست. وقتی می‌داند واقعی ندارد.

مثل این که فرض کنید که یک دیوار محکمی است یک سدی است این می‌داند که این قابل هل دادن نیست حالا ادعا می‌کند که نه آقا این یک دیوار شل و ول است، خشتی است قرن‌ها هم از آن گذشته، یک لگد بزنی می‌ریزد. آن وقت به قصد جد بیاید بخواهد آن را بریزد. خب با این که می‌دانی نمی‌شود به قصد جد فشار می‌دهی، هل می‌دهی که آن بریزد.

س: حاج آقا فعل خارجی هل دادن که از او صادر می‌شود منتها در واقع؟؟؟

ج: نه هل نیست اسم این. این صورت هل هست.

س: نه بالاخره یک قصدی؟؟؟

ج: بله یک کاری دارد می‌کند. بله دارد می‌گوید بعثک.

س: بیعش هم ادعایی می‌شود؟ همان جوری که خودش ادعایی؟؟؟

ج: بله ادعاست. پس واقعیتی ندارد که بگویی درست است. بیع واقعی است انشاء واقعی است که با اجازه‌ی لاحق می‌شود آن را درست بشود. این که اصلاً نیست. این را شما چه جور می‌گویید؟

س: اگر شریعت را قبول نداشته باشیم که؟؟؟

ج: «و علی‌ایّ تقدیر إنّ هذا الوجی غیر مرضیّ لإستحالة حصول الجدّ و التملیک الحقیقی و التملک کذلک مع الالتفات الی هذه الحقیقة الادعائية» چه تملیکش و چه تملک آن، یعنی یک وقت این فضول بایع است. می‌خواهد تملیک کند این عین را به دیگری. قصد جد از او تمشی نمی‌شود. یک وقت هست که فضول مشتری

هست رفته با پول مردم می‌خواهد برای خودش جنس بخرد. با پول مردم. و می‌داند که این پول مردم است. چه جور قصد تملک در مقابل این برای او تمشی می‌شود که بگوید قبلت؟ تملکت؟
س: حاج آقا اعتبار که مؤونه ندارد. من هر اعتباری می‌توانم بکنم توی یک موضوعی، بعد آثاری بر آن مترتب می‌کنم. این الان خودش یک اعتبار کرده خودش را به عنوان یک مالک قرار داده.
ج: خب این‌ها را که تکرار می‌کنید. همان حرف‌هایی است که زده شد. اشکالش را جواب بدهید. حالا این عبارت را نگاه کنید.

«فإن المدعى يرى نفسه مالكا ادعاءً و مجازاً و بی‌خوداً لا حقيقة» خودش را این دارد می‌بیند. که مجازاً هست اعتباراً هست همین جوری هست مثل بچه‌هایی که بازی می‌کنند نمی‌دانم شاه‌دزد و فلان که تو شاه باش این دزد است این فلان است. همین بناگذاری ادعایی است. خب «فكيف يتمشى منه الجد في التملك الواقعي؟» مگر ادعا باعث می‌شود که واقعاً من مال دیگران را بتوانم به دیگری تملیک کنم؟ ادعا کاری برای من انجام نمی‌دهد. که من واقعاً تملیک کنم مال دیگری را به او. ادعا هم کردم. ولو خودم همان موقعی که دارم ادعا می‌کنم همان موقع به وجدان و به فطرت و به همه‌ی این‌ها می‌دانم که من مالک نیستم و نمی‌توانم مال کسی را تملیک دیگری بکنم این چه جور می‌شود؟

«فكيف يتمشى منه الجد في التملك الواقعي مع موقوفته على المالكية الحقيقية فكل ما يبتنى على الحقائق الادعائية لا يخرج عن الادعائية» هرچه پایهی آن ادعا هست خودش هم ادعا هست. این‌که شیخ می‌فرماید پایهی آن ادعاست ولی خودش حقیقی است. این نمی‌شود. «و لا يدخل فيه حیطة الحقيقة حتى عند المدعى»
خب این ...

س: ??? من اصلاً نمی‌گویم حقیقت ادعاییه است من می‌گویم اعتبار که مثل ملکیت که اعتبار می‌کنیم ما ملکیت ??? یک چیز مجازی را برمی‌داریم یک ملکیت غیر حقیقی را می‌آییم اعتبار می‌کنیم به جای ملکیت حقیقی. این هم آمده یک اعتبار کرده و آثاری دارد. این آثار نمی‌تواند ... آثاری هم توی این اعتبارش قرار داده هیچ مشکلی ندارد مؤونه‌ای ندارد. من می‌توانم اتفاقاً خودش را تخیل بکنم و توهم بکنم بالجد که من الان یک شخص واقعی و مالک این هستم و بیاید بالجد اصلاً اراده ???

ج: خب می‌دانم واقعاً حالا خودش را مالک می‌داند؟

س: بله خودش را مالک می‌داند.

ج: واقعاً مالک می‌داند؟

س: اعتبار دارد می‌کند.

ج: واقعاً مالک می‌داند؟ آخر اعتباری است اعتباری که پیش عقلاء معتبر باشد ممضی باشد اما عند نفس که فایده‌ای ندارد. چون با عند نفس خودش ...

س: اشکال این بود که نمی‌تواند ...

ج: یک کمی اجازه بدهید.

از آن طرف می‌داند که با ادعای خودش این ملک او نمی‌شود. و او حق انتقال این را به دیگری ندارد. این تصدیق را دارد این باور را دارد که این با ادعای من ملک من نمی‌شود. البته ملکیت یک امر تحصّلی واقعی در عالم که نیست. اصلاً ملکیت امر اعتباری عقلانی. این می‌داند با این کار این ملکیت عقلانیّه پیدا نمی‌کند. لا یزال مال او هست. فلذا بعد از این که این ادعا را هم کرد بعد اگر منبّهی برایش پیدا شد استغفار می‌کند و می‌گوید باید برگردانم به صاحبش. این مال او بوده. با ادعا ما من نشده. پس بنابراین با این که خودش را می‌داند این ادعا که این مال من هست یا من آن هستم، هیچ کدام از این‌ها مبرّر بر آن نمی‌شود.

س: اتفاقاً خودش را جای آن می‌گذارد برای این که می‌داند ... باور دارد که مالک نیست دیگر، خودش را جای آن می‌گذارد که بتواند مالک شود. این اثر را؟؟؟

ج: نمی‌شود.

س: خب این دارد قصد جدی می‌کند. شخصاً دارد قصد جدی می‌کند. تمشی می‌شود روی این. مشکل ما این بود که قصد جدی نمی‌کند تمشی نمی‌شود.

ج: بله نمی‌شود چرا؟ چون می‌داند بر اساس باطل است. بابا یک کسی می‌آید می‌گوید الان من رئیس جمهور مملکت هستم. دستور می‌دهد که همه‌ی ادارات باید فلان کار را انجام بدهند. خب می‌داند که رئیس جمهور نیست. این چه جور قصد جد از او تمشی می‌شود که چنین دستوری می‌دهد؟

س: آقا آن جایی که بطلان شرعی هست و عقلانی هم درست است آن موارد این ... آن جا قصدش متمشی می‌شود؟

ج: خب بله آن جایی که عقلانی درست باشد اشکالی ندارد. ما که نمی‌گوییم ...

س: می‌خواهم کبرای مسئله هست آن جا چون شرعاً باطل است پس بیع فضولی هست اما چون عقلاء معامله درست است قصد از آن متمشی می‌شود.

ج: خیلی خب چون عقلانی است ولی این جا عقلاء هم درست نیست. در غاصب عقلاء هم درست نیست.

س: نه موارد متعدد هست دیگر، غاصب به چه معنا؟ یعنی کسی که حق تصرف نداشته ...

ج: آن جا هم اگر می‌داند شرعاً درست است و معامله‌ی شرعیّه می‌خواهد بکند درست نیست.

س: یک وقت هست که ما توی مبادی اعتبار تشکیک می‌کنیم اعتباری گتره‌ای نیست که همین‌جوری هر چیزی را بخواهیم اعتبار کنیم مثلاً من الان همین‌جوری که نمی‌توانم این دیوار را یک دیوار شل و ول اعتبار بکنم. یک مبادی‌ای دارد اعتبار. یک وقت توی آن تشکیک می‌کنیم می‌گوییم اصلاً نمی‌شود من این را دیوار سست و ضعیفی اعتبار کنم. یک وقت بعدش می‌گوییم یک نفر بیاید تنبّه بده من متوجه می‌شوم از آن اعتبار و ادعایی که کردم خارج می‌شوم. این‌ها خارج از محل نزاع هست که شما فرمودید.

ج: این‌ها تمثیل است برای جا افتادن مسئله.

س: نه تمثیل آخر الان این قیاس مع الفارق است. این‌جا مثلاً ما توی مثلاً آقای سکاکی هم این مجاز ادعایی را که فرمودید چون این را می‌آورد «قامت تزللنی من الشمس نفس اعز علیّ من نفسی» خب می‌گوید قامت تزللنی» بعد می‌گوید این‌جا تعجب می‌کند که چه‌جوری یک خورشید من را از یک خورشید دیگر در سایه انداخت؟ خب تعجب کردن، این الان خودش می‌داند که این خورشید نیست پس چه‌جوری دارد تعجب می‌کند؟ چون واقعاً الان خود این شخص ???

ج: بابا آن‌جا جای شعر گفتن است. آن‌جا شعر دارد می‌گوید آن دارد شعر می‌گوید ولی خودش هم می‌داند که نه مثل همین تعارف‌ها که می‌کنیم قربان شما. کجا قربان شما؟ تا یک تیر بخواهند بزنند ...
س: ???

ج: شعر و تعارف و ... شمس تزللنی عن الشمسی.

س: نه توی وعاء اعتبار معتبر این حقیقت دارد یعنی اصلاً ???

ج: بله. دروغ گفتن هم حقیقت دارد. دروغ است.

س: تفاوت دارند با هم‌دیگر.

ج: نه. مجاز هم حقیقت دارد، مجاز است. حقیقت هر چیزی مثل خودش هست دیگر واقعیت دارد اعتبار هست. ولی این کار را درست نمی‌کند.

ما این‌که مثال دیوار زدیم یعنی می‌خواستیم بگوییم چه‌طور این‌جا وقتی که عالم است مصدّق است قبول دارد این قابل حرکت نیست چه‌طور می‌تواند قصد جد برای هل دادن برایش پیدا بشود؟ این‌جا هم وقتی می‌داند به فطرت و به عقلانیت خودش که بابا مال دیگران را نمی‌شود به دیگری تملیک کرد. مال خودم اگر نیست در اختیار من نیست من نمی‌توانم آن را به دیگران تملیک کنم با این‌که این را می‌داند چه‌جور تمشی می‌شود از او تملیک به دیگری که این حقیقه البیع است؟ این انشاء چه‌جور از او می‌تواند سر بزنند؟ این اشکال است.

خب به این شکلی که خواستند حل بکنند خب این محل ایراد واقع شد و راه دیگر که من اصل آن را عرض بکنم تا دیگر روی آن فکر بکنید.

ببینید راه دیگر این است که ما بیاییم همین فرمایش شیخ را داشته باشیم اما دو مرحله‌ای می‌کنیم کار را به این بیان که همه آن را که انجام می‌دهند این متاع را برای مالک می‌فروشند نه برای خودم. این را برای مالک می‌فروشد یعنی مثل صور سابقه می‌شود. منتها ادعا می‌کند که من مالک هستم. پس دو چیز است. نه این که ادعا من مالک هستم پس برای خودم می‌فروشم. نه دو مرحله دارد. این را برای مالک می‌فروشد. مثل این که در نماز جماعت به امام حاضر اقتدا می‌کند خیال می‌کند زید است بعد بان که آنه عمرو. آن جا همین جور درست کردند گفتند این قصدش چه بوده؟ این قصدش امام حاضر است اما تطبیقاً خیال می‌کرده که زید است. فلذا نماز درست است اما اگر کسی نه می‌گوید من اصلاً به غیر زید نمی‌خواهم اقتدا کنم. من به زید فقط می‌خواهم اقتدا کنم. یک وقت نه امام حاضر است ولی خیال می‌کند زید است. این جا برای مالک می‌فروشد. منتها خودش را مالک می‌پندارد. وقتی برای مالک فروخت پس یک عقد حقیقی هست حالا آن آقا می‌آید اجازه می‌کند. می‌گوید برای مالک بوده دیگر، حالا من هم اجازه کردم.

پس بیاییم دو مرحله‌ای بکنیم آن را. یعنی این که شیخ فرموده است اگر این جوری معنا بکنیم ... حالا خیلی هم ولو با عبارت خیلی ظهور بدوی نداشته باشد این جوری معنا بکنیم عبارت شیخ را که شیخ می‌خواهد دو مرحله‌ای بکند آن را. بگوید این جا از نظر تطبیق بله ادعا دارد می‌کند اما منشأ خودش نیست. عنوان مالک است. برای مالک دارد می‌فروشد. آن که انشاء می‌کند آن برای مالک است منتها خودش را مصداق مالک می‌داند پس بنابراین یک عقد واقعی دارد انشاء می‌شود با صور قبل فرقی نمی‌کند این جا هم برای دیگر... در قبل برای مالک می‌فروخت، خودش را هم مصداق قرار نمی‌داد. این جا برای مالک باز می‌فروشد، مالک، منتها خودش را مصداق آن مالک قرار می‌دهد.

بنابراین اگر این جوری گفتیم مثلاً در باب صوم، صوم مگر قصد اجتناب از مفطرات نیست؟ حالا یک فقیهی یا یک مقلّدی می‌گوید مثلاً فلان چیز مفطر نیست. خب بعداً معلوم شد که فتوای او عوض شد که نه مفطر است. مثلاً می‌گفت رمس الرأس فی الماء مفطر نیست. خب مقلّدهش هم می‌گوید مفطر نیست. حالا بعداً فتوای او عوض شده، روزه‌های قبلی او باطل است؟ می‌گوییم آقا تو که این را قصد نکرده بودی، مفطر نمی‌دانستی که. این جا چه جور درست می‌شود؟ می‌گویند نه هر کسی روزه می‌گیرد قصدش این است که هر چه که خدا مفطر قرار داده من اجتناب می‌کنم. پس در سویدای قلبش اجتناب عن کلّ ما جعله الشارع مفطراً. که استاد می‌فرمود که مُفطر درست است بگویند نه مُفطر. کلّ ما جعله الشارع مفطراً. مفطر من هستم که افطار کننده هستم. آن غذا آن چیز آن مفطر هست.

خب هر چیزی که جعله الشارع مفطراً من قصد دارم منتها در مقام تطبیق خطا می‌کنم می‌گوییم این نیست. ولی در واقع قصد آن را کردم. توی آن کلی، توی آن جامع وجود دارد.

س: جهل دارد.

ج: نه جهل دارد ببینید جهل به خصوصیت دارد ولی در پیشگاه خدا، واقعاً بین خودش و خدا قصد چی کرده؟ کلّ ما جعله الشارع مفطراً. این ما جعله الشارع مفطراً هست یا نیست؟ حالا این جا هم همین جورى هست. سارق می آید این را برای مالک می فروشد منتها می گوید که من مالک هستم. بله هر که مالک هست دیگر. من برای مالکش دارم می فروشم. پس بنابراین برای مالکش دارد می فروشد. منتها خودش ادعا می کند که من مالک هستم. بنابراین یک عقدی در این جا واقع شده که قابل تصحیح است.

و للکلام تتمّة.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.